



۲۰۱۹/۰۱/۰۷



سید هاشم سدید

## نامه ای از یک دوست به یک دوست



در آخرین نوشته ای که خدمت شما هموطن و دوست گرامی، محترم الله محمد جان، در درجه نظریات پورتال افغان جرمن آنلاین نوشتم، نظر به دلایلی، با تأثر، قصد انقطاع بحث با شما را ابلاغ نمودم. یکی از این دلایل، ناتوانی من در درک نوشته های شما بود که بیشتر برای بحث و "کله ونگ" شدن بود، تا برای دست یافتن به یک مخرج مشترک سازنده و خرد پذیر - چیزی که در بحث میان دو انسان سالخورده و معقول انتظار می رود.

فکر کردن بدون گرایش و اراده، که می توان آن را از لحاظی "قهری" نامید، و بیشتر در امور زندگی عادی و روزمره گی انسان مانند جریان آرام آب دریا به ذهن جاری می شود، به نظر من برای حل مشکلات یا دست یافتن به پاسخ یک سری مسائل بغرنج و دشوار و فنی کافی نیست.

بحث هائی که ما می کنیم، همان طور که همه می دانیم، بحث هائی نیستند که پیرامون مسائل روز مره گی و عادی زندگی به راه می افتند. این بحث ها اهداف بزرگ و والای را در بطن خود نهفته دارند که مستلزم تفکر عمیق و هدفمند و به قولی سیستماتیک می باشند؛ تفکری که باید بر قاعده تفکر روشمند برای جدا ساختن درستی ها از نادرستی ها به کار گرفته شوند. تفکری که باید با تمرکز روی کوچک ترین عناصر **یک بحث**، ولو بسیار کوچک، با همه ابعاد آن توأم باشد.

بحث های "سخن دانانی پرورده پیران کهن"، بدون تردید با سخنانی انسان هائی "ناپرورده پیران کهن" فرق فاحش دارند. و اگر سخنی در آن دیده شود که از روی ناپختگی یا بی تجربگی زده شده باشد، به یقین سخن دانان پرورده پیران کهن را حزین و افسرده می سازد. زیرا سخن دانان پرورده پیران کهن به هیچ وجه از سخن دانان پرورده پیران کهن توقع عبث گوئی و مغالطه یا "قیاس های فاسد" را ندارند.

به چند مثالی باید اکتفاء کرد:

۱) کسی را که دانشمند و حکیم و متفکر قرن می خوانیم، ساعتی یا روزی پس از این همه لطف با این اشاره که "عقل را یک اشارت بس است" بی عقل خطاب کردن با کدام شیوه ای درست اندیشیدن (منطق) برابر و منطبق است؟ آیا شناخت ما از این انسانی ظاهراً متفکر و حکیم و دانشمند، با این تناقض گوئی، می تواند مبتنی بر تفکر و عقل و

خرد باشد؟ نه! اگر این شناخت از روی تفکر، و عقلانی می بود، این انسان، یا دانشمند و حکیم و متفکر می بود یا کودن و بی دانش.

آیا یک انسان می تواند در یک زمان هم دانشمند و حکیم و متفکر قرن باشد و هم با عقل و فرهیختگی بیگانه؟ برای تلون مزاج می توان دو دلیل بر شمرد: یکی اختلالات روانی و دیگری خطاء در تعیین ظرفیت ها، که ناشی از نداشتن عادت برای سنجش از روی تفکر سازنده و منسجم می باشد.

نتیجه ای که از این "انگار" و "پندار" به دست می آید این است که، فکر کردن این انسان، فکر کردنی به معنی واقعی کلمه و عملیه فکر کردن نیست. و نتیجه ای که از این نتیجه گرفته می شود این است که، چنین اشخاصی کمی در روش فکر کردن شان توجه کرده آن را به شکلی مناسب، همان طوری که شیوه اندیشیدن درست ایجاب می کند، تغییر دهند.

۲) کسی که می گوید "به همه هدایت صادر می کنم" آیا به این واقعیت فکر کرده اند که ایشان کی هستند - که به دیگران هدایت صادر می کنند؟ سلطانی مطلق العنانی؟ جنرالی که مخاطبش یک اردلی است؟ رئیس یک اداره؟ یا کسانی از این سنخ و جنس؟

اگر از نظری داشتن فهم بالاتر از فهم دیگران چنین حرفی را بر زبان می رانند، باید از نظر اخلاق و آداب اجتماعی و با توجه به خصلت انسان های شکسته نفس و درویش خصلت و خاضع به این امر پسندیده فکر کنند که انسان هر قدر فهمیده تر باشد به همان اندازه بارش در جامعه سنگین تر است و باید متواضعانه تر با دیگران برخورد کند. یکی از نمونه های چنین اشخاصی پرمایه و فروتن در میان ما افغان ها آقای نگارگر هستند که با همه مطالعه گسترده، فهم والا، دانش عمیق و احاطه بر زبان و ادبیات دری یکبار چنین احساسی را به مخاطبان خویش نمی دهند که ایشان غره به فهم خویش باشند.

اگر من جای افرادی که مانند یک سلطان به رعایایش، یا مانند یک مارشال به عساکرش امر می کنند و هدایت می دهند، می بودم، با رعایت آداب اجتماعی و نزاکت های اخلاقی می نوشتم: "از کسانی که طالب مطالعه و دانستن بیشتر هستند خواهش می کنم به کتابخانه ای بروند و با خواندن کتاب های خوب برای تکمیل معلومات خویش، خود را مشغول بسازند." یا می گفتم: "به ایشان توصیه می کنم؛ آنهم اگر من واقعاً اهلیت و صلاحیتی چنین توصیه ای را می داشتم!

چنین خودبینی ناشی از عدم تفکر و عدم شناخت دقیق از ظرفیت های انسانی خود و احترام به دیگران است. یا نوشتن این جمله خودبزرگ بینانه که: "نوشته شما از نظرم گذشت و...". آنهم نوشته های شخصیت های واقعاً متبحر و متخصص در فن نوشتن و در فن سیاست و اقتصاد و تاریخ و جامعه شناسی و فلسفه و دین و...

آیا این یک جسارت کاملاً عیان نخواهد بود که نوشته کنیم نوشته های تخصصی یک اقتصاد دان، یک فزیکر، یک جیالوجیست یا یک استاد یا پروفیسور در رشته تاریخ یا فلسفه و...، درحالی که ما اصلاً در این رشته ها تخصص نداریم، از نظر من گذشت؟!!

زدن چنین حرفی در صورتی درست و مجاز است، که من یا شما محترم رئیس یک اداره باشیم و در رشته مورد بحث تخصص لازم داشته و ظیفتماً چنین سندی، به عنوان تصویب یک پروژه یا هدایت به انجام یک کار از طرف من یا شما به صفت رئیس اداره، مورد تأیید قرار می گرفت. در غیر آن با اظهار این سخن من بشخصاً خود را نزد افراد نکته سنج و اهل تشخیص سخن صواب و ناصواب خيله خند نخواهم ساخت؟

چنین تصویری خود بزرگ بینانه از کجا منشأ می گیرد؟ از فکر نکردن در مورد یک مطلب یا فکر نکردن در مورد موقف و ظرفیت های ادراکی - علمی - انسانی خود و دیگران.

۳) می نویسید که "به هر سو حیرتی وا کرده آغوش/جهان در جیب مجنون می زند جوش." خوب، وقتی همه در حیرت غرق اند، شما چطور از این حالت تحیر و بی خودی مستثناء هستید؟

آیا این همه جوش زدن شما، تبصره حق و ناحق و بجا و بی جا پیرامون هر نوشته، نمی تواند از جنون شما منشأ بگیرد؟ جنون مجنونی که شما محترم به او اشاره فرموده اید ناشی از حیرت در هستی و شأن و کار خالق هستی است، جنونی که از دائره همین حیرت به مورد خارج نیست، و با جنون یک دیوانه فرق دارد. مگر مجنون غیر از لیلی کس دیگری را می دید و به کس دیگری فکر می کرد و عشق می ورزید؟ تنها چیزی که بر زبان وی جاری بود نام و یاد لیلی بود.

تبصره های شما را، که پیرامون هر بحثی "فهمیده یا نفهمیده" صورت می گیرد (این نکته بر وفق عبارت بالا از زبان خود شما نوشته شده است) چه نوع جنون باید نام گذاشت؟ جنون تحیر؟ جنون عشق؟ یا جنونی که از خودبزرگ بینی، که چیزی غیر از روان پریشی نیست منشأ می گیرد؟

۴) می نویسید: "من از شما ادامه بحث را تقاضا نکرده ام..." این سخن نیز، مانند بسیاری از سخنان شما محترم مبتنی بر تفکر منسجم و روشمند نیست و حقیقت ندارد. آیا مخاطب قرار دادن کسی و سخن یا سوالی را متوجه کسی ساختن خود بازکردن باب بحث یا طلب باز کردن باب بحث از کسی نیست؟

به تمام نوشته های من در درجه ابراز نظریات پورتال افغان جرمن آنلاین مراجعه کنید و ببینید که من حتا یک بار هم نخواستم ام باب صحبت را با شما محترم باز کنم. همیشه شما محترم مرا مخاطب قرار داده اید و من، برای این که از بحث با شما امتناع کرده باشم، تنها با نوشتن: "ممنون استاد... درست می فرمائید... زنده باشید... لطف کردید و همین قبیل عبارت های تشریفاتی و کوتاه" اکتفاء کرده ام. چرا؟ چون نخواستم ام خود را در جر و بحث بی حاصل با شما که با تأسف از هر گونه سازندگی مبراء است، داخل کنم.

۵) نوشته می کنید: "منظور محترم سدید صاحب را که در نوشته اخیر نفهمیده بودم فهمیدم که ضرورت به جواب ندارد..."

این مطلب، بعد از خواندن آن، ذهن مرا برای چند لحظه به خود مشغول ساخت که چگونه شما محترم نوشته مرا که قبلاً نفهمیده بودید، بالاخره فهمیدید؟ کسی منظور مرا برای تان تشریح کرد؟ یا خود شما در اثر یک - دو بار مطالعه بیشتر به محتوا و مفاد آن پی بردید؟

اگر مسأله همین باشد، چه گفته شما محترم قبل از آن که یک نوشته را بفهمید، دست به قلم می برید و بر آن تقریض می نویسید؟ آیا این عمل با بیت "سخندان پرورده پیر کهن/ بیندیشد آنکه بگوید سخن"، که در پای نوشته خویش نقل فرموده اید تناقض ندارد؟ به فکر من سخن شاعر بیشتر متوجه شما است، که بدون فهمیدن دقیق یک نوشته قلم برمی دارند و جار و جنجال می آفرینند - تا دیگران!

۶) در مورد علامات تنقید، به خصوص ویرگول، باید عرض شود که یکی از جا هائی که ضرورت استفاده ویرگول دیده می شود جائی است که اگر ویرگول به کار برده نشود، یا ویرگول بی جا به کار برده شود، اشتباهی در فهم درست سخن به وجود می آید؛ مانند:

– بخشش، لازم نیست اعدامش کنید!

– بخشش لازم نیست، اعدامش کنید!

که در جمله اولی متهم مورد بخشش قرار می گیرد و از اعدامش صرف نظر می شود و در جمله دومی مورد عفو قرار نمی گیرد و اعدام می گردد.

تعیین معنی لازم و صحیح کلام در این دو سخن به عهده یک ویرگولی که ظاهراً هیچ بی ارزش پنداشته می شود، می باشد. ویرگول ها بیان و فهم بهتر، درست تر و ساده تر کلام را ممکن می سازند، اگر به جای مناسب به کار برده شوند.

برای این که قصه را کوتاه کرده باشم، از میان ده ها مطلب قابل بحث، تنها چند مطلب محدود را انتخاب نموده پیرامون آن با اختصار روشنی انداختم، تا شما محترم در روشنی آن به این واقعیت پی ببرید که برای بحث باید اول خود را در رابطه با موضوع مورد بحث ملا بسازیم و دوم فکر کردن را به طور سیستماتیک و منطقی و ارادی بیاموزیم.

امری مهم دیگری را که نباید نادیده بگیریم این است که منطق را هم، تنها با ذکر کلمه منطق در هر جا و هر نوشته نمی توان به زیر پوست نوشته ها تزریق نمود. منطق برای خود قواعد و تعریف دارد. صحبت ما وقتی منطقی است که مطابق قواعد و تعریف منطق مستدل باشد. در غیر آن هزار بار اگر کلمه منطق را در نوشته بکار ببریم، اگر منطقی در آن نوشته موجود نباشد، آن نوشته را نمی توانیم منطقی بسازیم. شاد و بهروز باشید



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "ارشیف" شان رهنمائی شوند!

نامه ای از یک دوست به یک دوست

[Sadid\\_sh\\_naamae\\_ba\\_yak\\_dost.pdf](#)